بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان بسیجی - 5 /خرداد/ 1384

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
جلسه ی بسیار گیرا و پُرجاذبه و شوق انگیزی است ؛ جلسه ای که تشکیل دهندگان آن، جوانان فرزانه و بسیجی هستند. فرزانگیِ دانشجویی و خصوصیات جوانی همراه با روحیات فرهنگ بسیجی، یك ترکیب بدیع و بسیار شوق انگیز است. شما این فرهنگ و این مجموعه و چهره ی انسانی و این الگو را نمایندگی می کنید.
درباره ی دانشجوی بسیجی حرفهای زیادی در ذهن و دل هست که اگر اینها را به عنوان مناقب بسیجیان دانشجو تنظیم و بیان کنیم، شوق انسانهای متکی به منطق و استدلال به سوی بسیجی شدن در محیط دانشگاه ها مضاعف خواهد شد. بسیجی یك فرهنگ است و اگر بخواهیم این فرهنگ را در یك جمله تعریف کنیم، باید بگوییم پیشرو بودن در همه ی عرصه های اساسی زندگی. درست است که بعضی ها اصرار دارند بسیجی را در محیط دانشگاه و بیرون دانشگاه بد معنا کنند ؛ اما از کسانی که حرفهای بوقهای تبلیغاتی دشمنان این ملت را تکرار می کنند، انتظار زیادی نیست. مسأله این است که خود ما بفهمیم بسیجی یعنی چه.
بسیج یعنی به صحنه آمدن و به میدان آمدن. چه میدانی؟ میدان چالش های حیاتی و اساسی. میدان ها و چالش های اساسی زندگی چیست؟ فقط آن وقتی است که به کشوری حمله شود و مردم آن کشور به صحنه بیایند تا از مرزهای خودشان دفاع کنند؟ البته که نه ؛ این فقط یکی از موارد به میدان آمدن است. آن وقتی هم که هویت ملی و سیاسی یك ملت مورد مناقشه قرار می گیرد، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که به فرهنگ و اعتقادات و باورهای ریشه دار یك ملت اهانت می شود و آن را تحقیر می کنند، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که نسل برگزیده ی یك ملت احساس می کنند از قافله ی دانش عقب مانده اند و باید علاجی بکنند، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که احساس بشود پایه های یك زندگی مطلوب و عادلانه در کشور احتیاج به تلاش دارد تا ترمیم و یا استوار شود، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که جبهه های فکری و فرهنگی دنیا برای تسخیر ملتها با ابزارهای فوق مدرن می آیند تا ملتی را از سابقه و فرهنگ و ریشه ی خود جدا کنند و براحتی آن را زیر دامن خودشان بگیرند، جای به میدان آمدن است. همه ی اینها انسانهایی را می طلبد که نیاز را احساس کنند ؛ آدمهای گیج و غافل و سرگرم نیازهای حقیر اصلاً این نیازها را احساس نمی کنند. آن روزی هم که مرزهای ما به وسیله ی هزاران چکمه پوش نظامی تهدید می شد، در کشور ما کسانی بودند که اگر به آنها گفته می شد خاك و وطن و ملت و حیثیت و غیرت ما را دارند لگدکوب می کنند، تو هم بیا کاری بکن، می گفت برو بابا، دلت خوش است! حواس اش به این نیاز نبود و حس نمی کرد که چنین نیازی وجود دارد. پس اول، احساس نیاز است.
بعد از احساس نیاز، آمادگی است. همه آماده نیستند از راحتی و حضور پای بخاری گرم در زمستان یا کولر خنك در تابستان صرف نظر کنند ؛ همه حاضر نیستند برای خودشان دشمن بتراشند ؛ همه حاضر نیستند در یك راه دشوار عرق بریزند و سنگلاخ ها را بنوردند ؛ انسانی با همت و با اراده می خواهد. پس عزم و اراده ی کار کردن و گذشت از راحتی و آسایش هم یك شرط است.
شرط دیگر این است که در مقابل این حرکت و کار، از کسی مزد نخواهد. مزد، مربوط به جایی است که کسی از بیرون به ما انگیزه می دهد - این کار را بکن، این پول را بگیر - وقتی ما از درون و عمق جان و از عشقمان انگیزه می گیریم، از چه کسی می خواهیم مزد بگیریم؟ مزد دادن، تحقیر ماست ؛ تحقیر انسانی است که از درون دارد می جوشد. اینها خصوصیات یك انسان بسیجی است ؛ فرهنگ بسیج یعنی این. هیچ ملت باشرفی از وجود مجموعه ی بسیجی در درون خود بی نیاز نیست.
یك مجموعه ی بسیجی علاوه ی بر همه ی اینها، باید توان هم داشته باشد. درست است که بسیج ما در دوران جنگ و بعد از جنگ، پیرمردهای هفتاد ساله هم داشت ؛ اما توان، نشاط و قدرتِ نوردیدن این راه های دشوار، غالباً مخصوص جوانان است. بنابراین مجموعه ی بسیجی، یك مجموعه ی جوان و یك چهره ی جوانی است.

این میدان ها، میدان فکر و دانایی و تولید علم است ؛ میدان چالش های گوناگون برای جبران عقب ماندگی علمی است. یك نفر می آید فکر و شبهه و پیشنهاد فکری ای را در میان می گذارد ؛ اگر بخواهیم درست انتخاب کنیم، باید بتوانیم آن را بشناسیم، بفهمیم، تجزیه و تحلیل کنیم و نقاط و بخش های غلط آن را کنار بزنیم ؛ و اگر بخش درستی دارد، آن را بگیریم و با بخش های درستِ خودمان در هم بیامیزیم و مخلوق خودمان را ارائه دهیم. اگر هم عنصر درستی ندارد، همه اش را توی زباله دانی بریزیم.

قبل از انقلاب وقتی ما با جوانهای مؤمن دانشجو مواجه می شدیم - که آن وقت با ما در ارتباط بودند، مسجد ما می آمدند، خانه ی ما می آمدند و در مجامع ما شرکت می کردند - می دیدیم به برکت روشنفکریِ نو و پیشرفته ی اسلامی، در محیط دانشگاه حرف برتر را اینها می زنند. فعالان چپِ آن روز در مواجهه ی با اینها می ماندند ؛ این یك واقعیت بود. می دانید که آن روز تفکرات چپ و مارکسیستی به شکل ملایم ترش در محیطهایی مثل کشور ما به عنوان حرفهای نو ترویج می شد. البته نو هم نبود، اما به عنوان حرف نو ترویج می شد. به دانشگاه ها می آمدند و ماتریالیسم دیالکتیك و دیگر بحث های مارکسیستی را برای بچه ها شرح می دادند. بچه های مذهبی که ریشه ی فکرشان در پایه های قرآنی و تفسیری مستحکم شده بود، در دانشگاه ها مثل سدی در مقابل اینها بودند و مثل فولادی در دل حصار اینها نفوذ می کردند. این هم از میدان های چالش برانگیز ماست. پس در این چالش ها، چالش دانایی و علمی هست ؛ چالش تولید فکر هست ؛ چالش سازندگی و خدمت رسانی به مردم هست ؛ چالش دفاع سیاسی هست ؛ چالش تهاجم سیاسی هست ؛ چالش دفاع نظامی هست. در این صحنه های متنوع چه کسی می تواند وارد شود؟ اگر کسی وارد این صحنه ها شد، پس فرزانه و کارآمد و توانا و پیشرفته است.

من چند سال قبل در یکی از دانشگاه ها گفتم روشنفکری در ایران بیمار متولد شد. اگر شما به تاریخچه ی روشنفکری نگاه کنید، این را تصدیق خواهید کرد. اصلاً روشنفکری در کشور ما از اول بیمار و وابسته به بیگانه متولد شد. الان هم عرض می کنم که مفهوم تجدد نیز در کشور ما بیمار و معیوب و معلول متولد شد. تجدد در کشور ما به چه معنا بود؟ این که عرض می کنم، مربوط به اواخر دوران قاجار است ؛ بعد در دوره ی رضاخان و بقیه ی دوره ی پهلوی هم اوج حرکتی بود که الان دارم می گویم. در قاموس متجددین کشور ما «تجدد» به معنای تقلید از غرب بود. تقلید یعنی چه؟ یعنی شما بروید لباس کهنه ی کسی را بخرید و در روز عید به عنوان لباس نو تنتان کنید. تفکرات قرن نوزدهمیِ فرانسه و انگلیس و بقیه ی مناطق اروپا وارد ایران شد. صد سال از بروز این تفکرات گذشته بود، اشکالات و خدشه ها و نسخ ها و ردهای فراوانی هم بر آن وارد شده بود ؛ تازه آقایان متجدد ایرانی، آن روز رفتند سراغ همان تفکرات، همان روش ها و حتّی همان منش های شخصیتیِ ظاهری ؛ یعنی لباس پوشیدن، ریش گذاشتن، سبیل گذاشتن و زلف گذاشتن. داگلاسْ نامی در یك گوشه ی فرنگ پیدا شده بود و سبیلش را به شکل خاصی اصلاح کرده بود ؛ در ایران این سبیل شد مُد! زمان جوانی ما بیتل ها خط ریش کج می گذاشتند ؛ جوانهای ما بعد از آن که سالها از بروز چنین پدیده ای گذشته بود، از آنها تقلید می کردند! این، تجدد است؟! این، قهقرا رفتن و عقبگرد است ؛ این که تجدد نیست.

البته مخالفت هایی هم که با این تجددها می شد، سطحی بود ؛ این را هم به شما بگویم. نوع مخالفتی که با تجدد و موج تجددگرایی در ایران پیدا شد - چه در اواخر دوران قاجار، چه در دوران پهلوی - بنده آن را نمی پسندم ؛ از قدیم هم این طور عکس العمل ها را نمی پسندیدم ؛ چون سطحی برخورد می کردند. آنها در تقلید از غربی ها افراط می کردند، اینها هم در مقابل تحریم می کردند. زمان جوانی ما شعرهای عوامانه ای معروف بود. می گفتند:

با کارد و چنگال می خورند آب را مسخره کرده اند همه طلاب را

چون معتقد بودند که آن وقت مثلاً روحانیون مخالف غذا خوردن با کارد و چنگال هستند ؛ اینها هم از لج آنها می خواهند آب را هم با کارد و چنگال بخورند! نه آن تجدد، تجدد بود ؛ نه آن مواجهه و مقابله ی با تجدد، صحیح و عمیق و منطقی بود.

تجدد چیست؟ تجدد، پیشرو بودن است. نگاه کنید ببینید چه کم دارید، کجا خلأ دارید و این خلأ چگونه به بهترین وجه قابل پُر شدن است ؛ ذهن خلاق خودتان را به کار بیندازید و آن خلأ را پُر کنید ؛ این می شود پیشرفت. این

حرف، در لباس هست ؛ در منش ظاهری هست ؛ در فکر هست ؛ در شیوه ی اداره ی جامعه هست ؛ در مسائل اجتماعیِ گوناگون هست ؛ در مسائل سیاسی هست ؛ در همه چیز این حرف جاری است ؛ در آن جاهایی که عقل انسان قادر به حکم کردن و قضاوت کردن است. آن جایی که عقل میدانی ندارد - میدان تعبد و شرع است - باید متعبد به شرع ماند. اتفاقاً کسانی که پابند و متعبد به شرع ماندند، بعدها وقتی عقلشان بیشتر به کار افتاد، فهمیدند چرا شرع این حکم را کرده. یك روز بود که مسأله ی طهارت و نجاست، مسأله ی محرم و نامحرم، مسأله ی عبادت و نماز و خشوع مورد سؤال بود ؛ بعد که فکرها بیشتر پیشرفت کرد، فهمیدند اینها هم فلسفه ها و حکمتهای طبیعی دارد ؛ بالاتر از آن، حکمتهای انسانی دارد.

انسانِ بی خشوع، انسانِ منقطع از خدا و انسانِ بی معنویت، همین انسانِ بی هویتی می شود که امروز شما در اروپا و امریکا دارید مشاهده می کنید ؛ همه چیز دارند بجز عدالت و آسایش و انسانیت و احترام به حقوق انسانها ؛ یعنی مدنیت جنگلی. صریحاً هم می گویند چون قدرت داری، باید اقدام کنی ؛ چون تفنگ دستت هست، باید بزنی ؛ اخلاق هیچ معنایی ندارد. البته این تازه اول کارشان است ؛ هنوز به نقطه ی شیب تندِ سقوط نرسیده اند ؛ اما خواهند رسید ؛ این را من به شما عرض کنم. شماها آن روز را می بینید که همین غرب، همین اروپا و امریکا، به آن نقطه ی شیب تندِ سقوط رسیده اند و دیگر نمی توانند خودشان را کنترل کنند ؛ لذا ساقط خواهند شد.

تجدد و نوگراییِ حقیقی و باز کردن میدان های تازه ی زندگی، مطلوب اسلام است ؛ اصلاً اسلام این را از انسان خواسته ؛ این به برکت تأمل، تعمق، کار درست، کار فکری، تلاش عملی، مجاهدت، استقبال از کار و از خطر در همه ی میدان ها، و همتها را بلند کردن به دست می آید. این کارها مربوط به کیست؟ مربوط به بسیج است. اگر بسیج را درست معنا کنیم، همین است. بسیج همچنین یعنی انسان باهمتی که غیرت دینی و دانایی فکری و نیازشناسی و ابتکار و جوشش ذهنی و خلاقیت دارد و وارد میدان می شود.

بسیج دانشجویی طبیعتاً مظهر تام و تمام این مفاهیم است. همت شما باید این باشد که این عرصه ی اساسی را تأمین کنید. از هیچ چیز هم نباید بیمناك باشید. نه این که ملاحظه نکنید - ملاحظه، یعنی عقل را به کار گرفتن ؛ این همیشه لازم است - اما آن چیزی را که حق تشخیص می دهید، باید مطالبه کنید. نه فقط خواستن با زبان و با شعار - البته یك وقت شعار لازم است، یك وقت هم لازم نیست - باید کار و تلاش هم کرد.

من به شما برادران و خواهران عزیز - که فرزندان من هستید - مؤکداً توصیه می کنم که به عمق ها توجه کنید و آن را بطلبید ؛ از ظواهر هم دست نکشید. این خطاست که کسی خیال یا توهم کند که باید باطن را درست کرد، ظاهر مهم نیست ؛ نخیر، همین ظاهر، انسان را به وادی های گوناگونی می کشاند. ظاهر دینی، ظاهر اسلامی، پایبندی به تعبد دینی، همین مجالس دعا، همین مجالس توسل به ائمه (علیهم السّلام) لازم است ؛ منتها همه ی اینها را با دانایی همراه کنید. در مجلس روضه خوانی و سینه زنیِ بسیج وقتی شعر خوانده می شود، باید با معنا، با مضمون، جهتدار و همراه با درس باشد. وقتی در آن جا سخنرانی می شود، باید در جهت تعمیق فکر و اندیشه باشد. وقتی نماز جماعت می خوانید، نماز شما باید همراه با توجه به پروردگار و خشوع در مقابل او باشد. وقتی اعتکاف می کنید، وقتی روزه می گیرید، وقتی اجتماعات مذهبی تشکیل می دهید، باید همراه با توجه به خدای متعال و همراه با اخلاص باشد. کلید موفقیت اینهاست. اگر این نباشد، همان چیزی بر سر انسان خواهد آمد که دیدید بر سر عده یی آمد. عده ای در اول انقلاب خیلی تند و داغ و پُرشور بودند، اما متأسفانه فکر دینی آنها عمق نداشت ؛ با اولین باد سردی که از طرف تبلیغات دشمنان آمد، برگ و بار انقلابی شان ریخت و جوشش انقلابی شان تمام شد! بعضی ها صدوهشتاد درجه این طرف غلتیدند. من یك وقت به یکی از این آقایان گفتم که شماها اوایل انقلاب در زمینه ی مسائل اقتصادی چپِ چپ بودید و ما از تندروی های چپگرایی شما را منع می کردیم ؛ اما الان شما رفته اید منتهاالیه جهت مقابل، و شده اید راستِ راست! ما همان جایی که قبلاً بودیم، ایستاده ایم و باز شما را از تندروی های راست گرایانه منع می کنیم! این به خاطر نداشتن عمق است ؛ به این دلیل است که ریشه ی اعتقادی و فکری وجود ندارد.

کسی که ریشه ی اعتقادی دارد، براساس اعتقادش حرکت می کند و در میدان های گوناگون می ایستد. اگر جبهه

است، می رود شهید یا جانباز می شود و با رنج دائم بدنی و با ملامت ها می سازد. اگر هم از جبهه برمی گردد، ایمان خود را در میان تندبادهای گوناگون حفظ می کند ؛ این آدم عمیق است. ما از این گونه آدمهای متکی به عمق هم کم نداریم. بعضی هم نه ؛ متکی به عمق نبودند. بنابراین باید به تفکر اسلامی و تفکر بسیجی عمق داد.
بسیجی عدالت طلب است. عدالت طلبی فقط این نیست که انسان شعار عدالت طلبی بدهد ؛ نه، باید این را واقعاً بخواهد. عدالت طلبی به این نیست که انسان رودرروی کسی بایستد و بگوید تو عدالت طلب نیستی ؛ نه، این، ساز و کار دارد. باید جامعه به نقطه ای برسد که سیاست های عدالت طلبانه در آن طراحی شود و دستگاه اجرایی طوری باشد که سیاست های عدالت طلبانه فرصت عملیاتی شدن و اجرایی شدن پیدا کند ؛ والا خیلی سیاست های عدالت طلبانه هم مطرح می شود ؛ اما سازوکار، آدمها، مهره ها، قلم به دست ها و امضاءکننده ها یا علاقه ندارند، یا اعتقاد ندارند، یا همت ندارند، یا حال و حوصله ندارند، یا از همان قبیل «برو بابا دلت خوشه» است ؛ لذا کارها متوقف و لنگ می ماند ؛ بنابراین آن جاها را باید اصلاح کرد.
برای رسیدن به هر آرزوی بزرگ و هر هدف والایی، سازوکاری وجود دارد ؛ این سازوکار را باید جوانِ هوشمندِ فرزانه ی دانشجو پیدا کند. بحث جنبش نرم افزاری از همین قبیل است ؛ بحث آزاداندیشی از همین قبیل است ؛ بحث های گوناگونی که در زمینه های مختلف اجتماعی می شود، از همین قبیل است.
منطق ما قوی است. ما از لحاظ منطق در مقابل هیچ کس کم نمی آوریم ؛ دیگران در مقابل ما کم می آورند. واقعیت های جامعه هم صحت آن منطق را نشان داده است. با این که در طول سالهای متمادی خرابکاری شده، جنگ و موانع بیرونی بوده، نفوذ آدمهای ناباب در دستگاه ها بوده، بی همتی و بی حالیِ بعضی ها بوده ؛ در عین حال هرجا ما با همان اصول و تفکرات انقلابیِ اصیل جلو رفته ایم، واقعاً پیش رفته ایم ؛ نمونه هایش همین پیشرفت های صنعتی و علمی و گشایش های گوناگونی است که در کارها به وجود آمده. هرجا کار برجسته ای شد، انسان وقتی رفت، دید یك عنصر مؤمن در آن جا مسؤولیتِ تعیین کننده ای دارد ؛ این را بنده در جاهای مختلف به تجربه مشاهده کرده ام. هرجا کارها لنگ است، به خاطر این است که در آن از این بی ایمانی ها و بی ریشه یی ها که منجر به نفع طلبی و فساد و تبعیض و رفیق بازی و امثال اینها می شود، وجود دارد. بنابراین در میدان عمل هم ما این فکر را آزموده ایم.
شماها جوانید. فردای این کشور متعلق به شماست. مدیریت ها متعلق به شماست. چرخ و پر عظیم اجرایی متعلق به شماست. باید آلیاژ خودتان را آن چنان مستحکم انتخاب کنید و بریزید که این مهره و این پیچ در این دستگاهِ بزرگ ساییده نشود و تبدیل به یك پیچ و مهره ی بی ارزش نشود. باید آن فکر را قوی کنید. فکر تنها کافی نیست ؛ در میدان عمل هم باید وارد شوید.
الان مسأله ی انتخابات ریاست جمهوری هم مطرح است ؛ این خودش میدان عظیم و خیلی خوبی است. مسأله ی اول، مشارکت است. در زمینه ی مشارکت مردم، هر طور که می توانید، روی خانواده ها و دوستانتان کار کنید. مشارکت، یکی از اساسی ترین مسائل است. حضور مردم برای پیشرفت و صیانت کشور لازم است. نه این که اگر عده ی زیادی شرکت نکردند، اینها به نظام «نه» گفته اند ؛ به هیچ وجه این طوری نیست. آنهایی که به خاطر «نه» گفتنِ به نظام نمی آیند، درصد خیلی کمی اند. یك عده به خاطر بی حالی نمی آیند ؛ یك عده به خاطر بی حوصلگی نمی آیند ؛ یك عده روز جمعه کار دیگری دارند و نمی آیند ؛ اینها را شما راه بیندازید. والا کسانی که معتقد به نظام و قانون اساسی نیستند و دلشان برای بیگانگان و نفوذ آنها پر می زند و منتظر آمدن بیگانگان هستند، درصد بسیار کمی اند. خیلی ها ممکن است پای صندوق ها نیایند ؛ به خاطر این که حوصله اش را ندارند، وقتش را ندارند، درست اهمیت قضیه را نمی دانند، متوجه تأثیر رأی خودشان نیستند یا به کسی که به او اطمینان و اعتماد کنند، نرسیده اند ؛ یا کسی را هم که شناخته اند، نپسندیده اند ؛ لذا نمی آیند. تلاش شما باید این باشد که مشارکت را به معنای حقیقی کلمه حداکثری کنید. شما دانشجویید، فرزانه اید، روشنفکرید و معیارها را هم می دانید ؛ بنابراین نگاه کنید ببینید با معیارهای جمهوری اسلامی، در میان نامزدهای انتخاباتی چه کسی کفایت و نشاط و توانایی لازم را دارد و می تواند وارد این میدان شود و با چالش های گوناگون دست و پنجه نرم کند و تحت تأثیر دشمن نیست و دشمن از

آمدن او خوشحال نمی شود.
امریکایی ها - مثل یاوه گویی های همیشگی شان - باز شروع کرده اند که فلانی باید بیاید، فلانی باید نیاید ؛ به شما چه نادان ها؟! نمی دانند که هرچه بگویند، مردم عکس اش عمل می کنند. می گویند: چرا نظارت هست؟ چرا فلان دسته نتوانسته اند بیایند؟ چرا فلان کس نتوانست بیاید؟ در کشورهای خودشان انواع و اقسام نظارت های استصوابی غلیظ به شکلهای پیچیده وجود دارد. در کشورهای غربی همه جا موانع حذفی فراوان وجود دارد. الان در امریکا یك نفر را نشان بدهند که در طول دویست سال گذشته بیرون از دو حزب معروف امریکا سر کار آمده و رئیس جمهور شده. این معنایش چیست؟
در همه ی کشورهای اروپایی - تا آن جایی که ما خبر داریم - اصلاً اپوزیسیون قانونی وجود ندارد که با نظام و قانون اساسی و حرکت کلی و سیاست های کلی نظام مخالف باشد و در عین حال حق فعالیت هم داشته باشد. من در جمع دانشجویان کرمانی گفتم اختلاف سر این است که فلان مالیات را بگیریم یا نگیریم ؛ این می گوید بگیریم، آن می گوید نگیریم ؛ جنگ عراق برویم یا نرویم. اینهایی که در میدان هستند، در مبانی و اصول، همه شان یکی اند ؛ در حالی که یقیناً عده ای هم مخالفند. به مخالف اصلاً میدان نمی دهند بیاید ؛ منتها تبلیغات دست همان کسانی است که این میدان ها متعلق به آنهاست. روزنامه ها و تلویزیون ها و رادیوها در اختیار آنهاست و هرچه دلشان می خواهد، در این رسانه ها می گویند و می نویسند. خودشان این همه موانع حذفی و این همه نابرابری در زمینه های گوناگون سیاسی دارند، اما می گویند چرا شما اصلاً شورای نگهبان دارید؟!
یقیناً ورودی های میدان سیاست باید کنترل شود. میدانِ اداره ی کشور و مدیریت کشور است ؛ مگر شوخی است؟ یك کشور را می خواهند دست یك نفر بسپرند ؛ لذا باید ورودی های این میدان کنترل شود و معلوم گردد کسی که دارد می آید، کیست ؛ اصلاً عُرضه ی این کار را دارد یا ندارد ؛ بعد، اعتقاد به این کار دارد یا ندارد ؛ بعد، اصلاً می فهمد در کشور چه کار باید کرد یا نه.
ملاکهایی وجود دارد ؛ باید کسانی باشند که این ملاکها را ببینند و بسنجند ؛ قانون اساسی این را پیش بینی کرده. شما معیارها را می دانید. خوشبختانه کشور ما کشور جوانی است ؛ لذا چهره ی جوان کشور اقتضاء می کند که یك نشاط خوب و قوی و جوانانه در کل دستگاه اجرایی وجود داشته باشد. نگاه کنید ببینید واقعاً چه کسی طرفدار انقلاب و طرفدار دین و طرفدار عدالت و طرفدار عدم تبعیض بین فقیر و غنی است ؛ چه کسی کفایت و دنبالگیری و نشاط لازم را دارد ؛ چنین کسی را پیدا کنید.
من پریروز هم گفتم که نباید دغدغه و وسوسه کرد. بعضی ها هستند که خیلی وسوسه می کنند - آیا این، آیا آن؟ آیا این، آیا آن؟ - آخرش هم یا مجبور می شوند به طاق جفت و استخاره متوسل شوند و یا اصلاً از خیر رأی دادن می گذرند. نه، انسان فکر می کند ؛ به کسی می رسد و می گوید: خدایا! نتیجه ی تحقیقات من این است. من طبق حجت درونی خودم - که عقل و تفکر است - و بر اساس مشورتی که با دیگران داشته ام، رأی می دهم. خدای متعال قبول می کند ؛ ولو این تشخیص، درست نباشد. بنابراین نباید وسوسه کرد. معیارها، معیارهای روشنی است. جوسازی و تبلیغات دروغین و براق و رنگین نباید انسان را از شناخت حقیقت دور بدارد.
البته یکی از معیارها هم این است که هرچه دشمنان این ملت می خواهند، عکس آن باید عمل کرد. چیزی که آنها می خواهند، خیر ملت نیست. آنها منافع خودشان را دنبال می کنند. بلندگویان استکباری دنیا که به مجلس هفتم اعتراض می کنند، همان کسانی هستند که مجالس صددرصد فرمایشیِ سلطنتیِ دوران شاه را قبول داشتند. الان هم نظامهایی را که در آنها اصلاً رأی گیری به معنای درست کلمه وجود ندارد، قبول دارند ؛ اما به این مجلس اعتراض می کنند! چرا؟ چون آن، منافعشان را تأمین می کند ؛ اما این، منافعشان را تأمین نمی کند. آنها دنبال منافع خودشان هستند. اگر جهتی را نشان دادند و به جایی تمایلی داشتند، معلوم است که منافع آنها در آن است ؛ که درست نقطه ی مقابل منافع ملت و نظام جمهوری اسلامی است و باید با آن مخالفت کرد ؛ همان معیاری که امام (رضوان اللّه علیه) به ما گفتند.
ان شاءاللّه همه ی شما موفق و سالم باشید. خداوند همه ی شماها را حفظ کند و به پدر و مادرهایتان ببخشد. ان

شاءاللّه عاقبت به خیر باشید و برای این کشور و آینده ی کشور عناصر برگزیده ای باشید.
والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته